

مروری انتقادی

سیاست آمریکا، به‌گونه‌ای شکست خورده است که لیبرالیسم نیز نمی‌تواند به آن سروسامان دهد

مردمی که قدرتی ندارند و مقصران این سیستم شکست خورده را نمی‌شناسند

شده است)، اما سیستم سیاسی ما برای مدیریت قطبی‌شدگی پارتهیزانی آمادگی ندارد. او در بیانات خود می‌گوید: پس از جنگ داخلی، عدم موفقیت در بازسازی در واقع، زمینه را برای یک قرن با حکمرانی حزب دموکرات‌های مستبد در جنوب مهیا کرد. علی‌رغم آنکه لقب دموکراتیک را یدک می‌کشیدند، اما دموکرات‌های ایالات جنوبی،^۶ حزبی برای مخصوص خودشان بودند. همچنین، به‌منظور حفظ ائتلاف ملی حاکم و کارآمد، دموکرات‌های ایالات شمالی برتری جویی دموکرات‌های سفیدپوست ایالات جنوبی را تحمل می‌کردند و این امر، تمهیداتی بود که مانع از شکل‌گیری یک دوقطبی مشخص در میان خط‌مشی‌های احزاب می‌شد.

هنگامی که در تصویب قانون حقوق مدنی (در سال ۱۹۶۴)، دموکرات‌های شمالی از ائتلاف فوق‌الذکر جدا شدند تا به اقلیت جمهوری خواه بپردازند، این ائتلاف پرتنش، به پایان رسید. در همان سال در حزب

ارائه می‌دهد، اشاره می‌کند، هرچند که به نظر او قانون اساسی نیازمند اصلاحاتی است که نمی‌توان امید به آن هم داشت.

کتاب جدید ازرا کلین^۳ (روزنامه‌نگار، بلاگر) با عنوان «چرا ما قطبی شده‌ایم؟»^۴، به شناسایی بیشتر موارد اشتباه در سیستم سیاسی بسته و مسدود آمریکا می‌پردازد؛ اما او نقش طبقه اجتماعی را در منسجم ساختن جنبش‌هایی که در نهایت می‌توانند آن را دموکراتیک سازند، نادیده گرفته است. در کتاب «چرا ما قطبی شده‌ایم؟»، مؤسس وکس،^۵ ازرا کلین مدلی را برای درک قطبی‌سازی سیاسی آمریکا و کژ کاری آن، پیشنهاد داده است. وی با لنزهویت گروهی (جمعی) به این مسئله نگاه کرده است. کلین بیان می‌دارد که اگرچه قطبی‌سازی امری عادی است (درواقع آمریکا کمتر از بسیاری از سایر دموکراسی‌ها قطبی

سهیل آندروس مرتضوی^۱، نویسنده در نشریه ژاکوبین و مستقر در شیکاگو، در این مطلب با عنوان «سیاست آمریکا، به‌گونه‌ای شکست خورده است که لیبرالیسم نیز نمی‌تواند به آن سروسامان دهد»^۲ - که در ۶ آوریل ۲۰۲۰ در تارنمای نشریه ژاکوبین منتشر شده است - به نوعی بر کتاب ازرا کلین، مروری انتقادی دارد. وی در این مرور، اشاره دارد که مردم آمریکا، قدرتی ندارند و نمی‌توانند سیاستمداران را مسئول شکست‌های سیاسی و وعده‌های عمل نشده بدانند. تا جایی که رأی‌دهندگان، حتی نمی‌دانند که چه کسی را باید مقصدانست و از همین رو، به راهکارهایی که این کتاب برای این سیاست شکست خورده

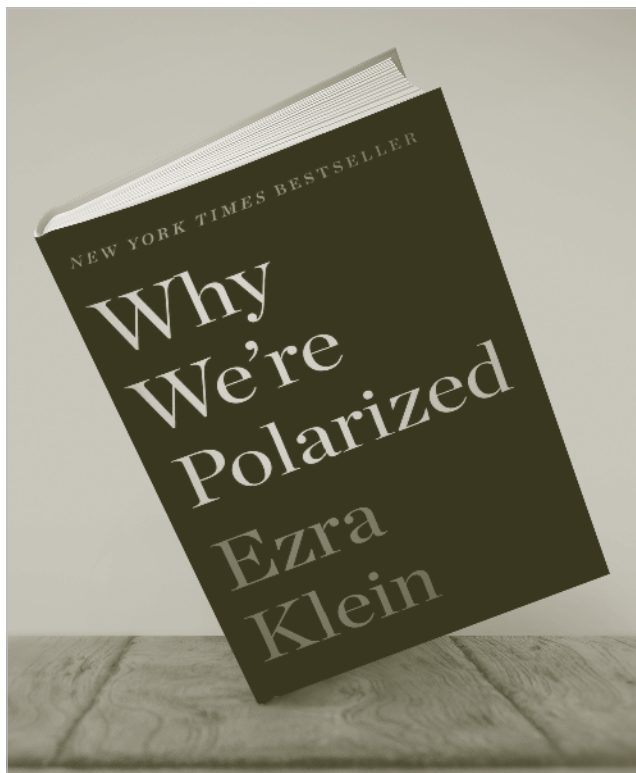
3. Ezra Klein

4. 'We're Polarized

5. Vox

1. Sohale Andrus Mortazavi

2. American Politics Is Broken. Liberalism Can't Fix It



راست، بری گلدواتر^۱ نامزد ریاست جمهوری، حزب جمهوری خواهان شد که این مسئله، راه را برای محافظه‌کاران ایالات جنوبی باز کرد تا به حزب جمهوری خواه پیوندند و لیبرال‌های ایالات شمالی نیز به حزب دموکرات پیوستند. وقتی دموکرات‌های ایالات جنوبی از تصویر بیرون رفتند، احزاب سیاسی توانستند، آزادانه از ایدئولوژی خود و در نهایت از همه چیز حرف بزنند. در دهه‌های بعدی شاهد ظهور اصطلاحات سیاسی کلین، نظیر «مگا هویت»^۲ شدیم؛ این اصطلاح همه چیز را از ایدئولوژی گرفته تا هویت‌های نژادی، جنسیتی و فیلم‌های سینمایی که تماشا کرده، اخباری که گوش می‌دهیم، رستوران‌هایی را که می‌رویم، در خود جای می‌دهد. در واقع، هر چیزی که به ما مربوط می‌شود، نشانه‌ای از هویت پارتیزانی دارد.

قطبی‌سازی سیاسی ماهیتاً بد نیست، زیرا باعث می‌شود تا ما انتخاب‌های روشن‌تر و معنادارتری داشته باشیم و در صندوق رأی بیندازیم. سیستم سیاسی آمریکا با تمام محدودیت‌های مقابله‌ها، موازنه‌ها و وتو کردن‌هایش، به منظور داشتن عملکردی خوب و قابل قبول، نیازمند سازش و مصالحه است. قطبی‌سازی در دولت دچار تفرقه به بن‌بست بی‌پایان، تعطیلی‌های دولت، فریب‌های نهادی و ناتوانی

اکثریت منتخب، در جامه عمل پوشانیدن به برنامه‌ها و دستور جلسات خود خواهد انجامید. به علاوه، ماهیت غیر دموکراتیک نمایندگی سیاسی آمریکا نیز، به قطبی‌سازی‌های سیاسی نامتقارن منجر شده است. جمهوری خواهان با برآورده کردن نیازهای اقلیت سفیدپوستان - که عمده‌تأهم رأی‌دهندگان روستایی و مسیحی هستند و احساس می‌کنند، غلبه جمعیتی‌شان در حال کاهش است - می‌توانند، برنده انتخاب باشند. حال آنکه از نظر کلین، دموکرات‌ها باید خط‌مشی

حزبی‌شان را تعدیل نمایند تا خوشایند ائتلاف گسترده‌تری گردد که در واقع، میانه‌روهای متمایل به حزب راست هستند. پس نتیجه این می‌شود که جمهوری خواه افراطی با اتخاذ سیاست‌های هویتی سفیدپوستان و خط‌مشی ضد دموکراتیک، حکمرانی اقلیت را تثبیت می‌نماید؛ حزب دموکرات میانه‌رو، مجبور است که یک ائتلاف گسترده‌ای از رأی‌دهندگان نا یکدست و ناهماهنگ (افراد)ی که فقط به خاطر ضدیتشان با جمهوری خواهان، در این ائتلاف گرد هم آمده‌اند) را

1. Barry Goldwater
2. mega-identities

بازاندیشی، نجات نیافتگی و سیاست هویتی

طبق اظهارات خود کلین، کتاب «چرا ما قطبی شده ایم؟» بردرک این مشکلات متمرکز است، نه حل آن‌ها. با این حال، در فصل پایانی به‌طور محتاطانه، راهکارهایی نیز ارائه می‌دهد. علاوه بر پیشنهاد یک سری اصلاحات نظارتی و دموکراتیک - که بسیار هم نیاز به آن‌ها احساس می‌شود - کلین در جای دیگری می‌گوید، احتمال کمی دارد که این اصلاحات، واقعاً اتفاق بیفتند و همچنین او از ما می‌خواهد که خودمان را از این قطبی‌شدگی خارج سازیم. وی هشدار می‌دهد که هویت‌های سیاسی، از طریق ابزارها و تشکیلات گسترده برای تعریف، سیاست‌گذاری و فعال نمودنشان تقویت می‌شوند. با توجه به هویت، افراد می‌توانند متوجه تبلیغات، تحریفات و دیدگاه‌ها شوند که در نتیجه، پاسخ احساسی و عاطفی خود به دست‌کاری‌های هویت محور را بهتر مدیریت خواهند کرد. اگرچه این‌گونه توجه و مراقبت‌ها می‌تواند به افراد کمک کند که زندگی سیاسی دقیق‌تری داشته باشند، اما به مشکلات شناسایی شده توسط کلین نمی‌پردازد. در واقع، راهکارهای فردگرایانه، پاسخ مشکلات دشوار اجتماعی نیستند.

اصل صحبت کلین، عمدتاً با مخاطبان چپ‌گرا است؛ جمهوری خواهانی که به

تشکیل دهد؛ در این صورت، یک سیستم سیاسی پیچیده و کم‌تحرکی به وجود خواهد آمد که همیشه در لبه بحران و شکست است. در واقع، این تجزیه و تحلیل متقاعدکننده است. کلین، به توجه و پرداختن زیاد به جزئیات، معروف است و در این واقعیت مادی، همچنان بر سر حرف‌های خود ایستاده است. در جایی که بسیاری از مفسران لیبرال، بازیگران و افراد را متهم می‌کنند، کلین بر مشوق‌هایی متمرکز است که آن‌ها را به انجام یک سری اعمال تشویق می‌کرد.

البته مشکل، میچ مک‌نیل نیست، بلکه ماهیت غیردموکراتیک مجلس سنا و قانون اساسی ناقصی است که در دولت دچار تفرقه، بحران‌های مشروعیت غیرقابل حلی را به وجود می‌آورد. پس مشکل خود ترامپ نیست؛ بلکه سیستم سیاسی است که اجازه می‌دهد، یک عوام فریب بر سر کار بیاید، بی‌آنکه نماینده مردم باشد. باید گفت، مشکل اصلی این رویکرد نظام‌مند، سیاست آمریکا است؛ بن بست‌ها و بحران‌های عدم فعالیت، در نتیجه اعمال سیاستمدارانی که نمی‌دانند چگونه سازش و مصالحه کنند، به وجود نمی‌آید، بلکه این سیستم سیاسی است که مانع از همکاری دو حزب می‌شود و در عین حال، از آن‌ها می‌خواهد تا وارد عمل شوند.

سیاست‌های هویتی سفیدپوستان رأی داده‌اند، گوش شنوایی برای شنیدن این حرف‌ها ندارند و به علاوه، آن‌ها هیچ مشوقی هم برای آن‌که از همین الان شروع کنند و دست‌به‌کار شوند، ندارند. آن‌ها نمی‌خواهند، رسانه‌های حزب راستی خود را خاموش کنند، کمی با خود بیندیشند و تأمل کنند و از جمع دور شوند. قرار نیست که آن‌ها به برچیدن مؤسسات غیر دموکراتیکی، کمکی نمایند که به لحاظ سیاسی، به سود آن‌ها هستند. به‌طور حتم، آن‌ها قصد ندارند در بحبوحه آنچه برای آن‌ها شبیه به صحنه جنگ علیه حریفانی است که مخالف سیاست‌های هویتی آن‌ها هستند، جنبش‌های هویت خواهی را ترک کنند. در مقدمه این کتاب، کلین می‌کوشد تا سیاست هویت را از دست کسانی که این اصطلاح را به یک سلاح تبدیل کرده‌اند و از آن علیه گروه‌های به لحاظ تاریخی به حاشیه رانده شده استفاده می‌کنند، نجات دهد. جمهوری خواهان سفیدپوست از تمام جمعیت (اندک خودشان استفاده می‌کنند تا دغدغه خود را در خصوص «سیاست درست، عادلانه و قدیمی» ابراز دارند، اما در عین حال، به مسائل و نگرانی‌های اقلیت‌ها اهمیتی نمی‌دهند و آن‌ها را خودخواه و دارای سیاست هویتی بی‌رگ و ریشه می‌خواند. کلین در ادامه می‌نویسد: «باترستی و نیرنگ،

هویت، همان چیزی می‌شود که فقط گروه‌های به حاشیه رانده شده، آن را خواهند داشت»

چسب دموکرات‌ها، نفرت از جمهوری خواهان

در اینجا، کلین اشتباه نمی‌کند؛ سیطره سیاست هویتی بر طیف سیاسی می‌تواند، باعث شود سازمان‌دهی‌هایی که حول محور طبقه اجتماعی و خط‌مشی‌های کلی‌گرایانه^۱ صورت می‌گیرند، بی‌نتیجه به نظر برسند یا این‌که یک خطای راهبردی تلقی شوند. هیچ‌کدام از این موارد فوق‌الذکر مطرح نیست. حزب چپ بهای گزافی برای سازمان‌دهی به سیاست هویتی اقلیت خود، پرداخت نموده و اغلب هم در این کار، سیاست طبقه اجتماعی را کاملاً کنار گذاشته است. پایگاه دموکراتیک، از ملغمه‌ای از گروه‌های اقلیت و لیبرال‌های سفیدپوست متشکل است. چسبی که این ائتلاف را محکم در کنار یکدیگر نگه داشته، نفرت از جمهوری خواهان است؛ اما این مسئله، برای ایجاد یک جنبش سیاسی کارآمد کافی نیست. حزبی که در آن، هم مایک بلومبرگ^۲ و هم برنی سندرز^۳ می‌توانند برای نامزدی ریاست جمهوری ایفای نقش کنند، فی‌نفسه بی‌ثبات است. به علاوه، شکل‌گیری حزب چپ

حول محور ائتلاف هویت‌های به حاشیه رانده شده (همان کاری که بیشتر لیبرال‌ها و حتی بسیاری از چپ‌گراها امروز انجام می‌دهند)، توپ مذاکرات و مناظرات سیاسی را به زمین راست‌گرایان هویت‌خواه می‌اندازد. آن‌ها دوست دارند تا درباره موضوعات فرهنگی تفرقه‌انگیز صحبت کنند. جنگ‌های فرهنگی نیز موضوع موردعلاقه نظریه‌پردازان و طرفداران دواتشه حزب راست است که ترجیح می‌دهند، مناظرات و گفتگوهای سیاسی، بر موضوعات هویتی، متمرکز باقی بماند، نه بر برنامه‌های اجتماعی جهانی و پرداختن به عدم برابری در توزیع ثروت یا به چالش کشیدن قدرت و نفوذ سرمایه.

تا اینجا در مورد هزارتوی هویت خواهی چپ‌گراها صحبت کردیم (همان‌گونه که کلین نیز با عنوان بدترین نوع مصالحه و سازش عجیب دو دنیای متفاوت از آن یاد می‌کند) و بیان داشتیم که کاندیداهای ریاست جمهوری دموکرات سال ۲۰۲۰، به سخن گفتن از خط‌مشی‌های کلی‌گرایانه به زبان سیاست‌های هویتی پرداخته‌اند؛ البته اگرچه از سیاست‌های هویتی حرف می‌زنند، اما فضای کلام آن‌ها بوی خط‌مشی‌های کلی‌گرایانه‌شان را می‌دهد. کاملا هریس^۴ و الیزابت وارن^۵، امتیاز مالیات بردرآمد و همگانی شدن مراقبت از کودکان

را غرامت‌های بردگی نامیدند. کلین می‌نویسد: «این‌ها برنامه‌های همگانی بودند؛ برنامه‌هایی که به تمام افراد از هر نژاد کمک می‌کنند». هیچ راه بهتری برای تحریف و بی‌اثر ساختن یک دستورالعمل مردمی - که به نفع مردم باشد - وجود ندارد، جز این‌که بر چسب «تفرقه‌انگیز» و «غیر مردمی»، به آن بچسبانیم. بدتر از آن، این است که تشکیلات سیاسی مبتنی بر هویت باعث می‌شود تا حزب چپ، مأموریت اصلی خود را که همانا ساختن جامعه‌ای عادلانه، برابر و تغییر دادن جهت نزاع‌ها از مبارزه‌های گسترده برای توزیع مجدد ثروت و منابع، به سمت مبارزه برای به دست آوردن حق رأی و تصمیم‌گیری بیشتر است، فراموش کند. پس مشکل خود سیستم غیرعادلانه نیست بلکه نادیده گرفتن شدن اقلیت‌ها در آن است. در این شیوه، سیاست‌های هویتی که کلین، به نجات آن‌ها امیدوار است، هر قدر هم که چنین جنبش‌هایی خیرخواهانه باشند، در نهایت، به تقویت موقعیت اجتماعی نئولیبرال‌ها می‌انجامد.

منزلت «طبقه اجتماعی» بیشتر از «هویت» است

کلین، بارها تأکید می‌کند که هویت‌های ما کثرت‌گرا هستند، اما در کتاب خود، توجه اندکی به «طبقه اجتماعی» نموده است. با توجه به اینکه جداسازی‌های

1. Universalist
2. Mike Bloomberg
3. Bernie Sanders

4. Kamala Harris
5. Elizabeth Warren

طبقاتی در تفکیک‌های نژادی و تقسیمات جمعیتی، ابراز وجود کردن و نماینده بودن را در سیستم سیاسی آمریکا از بین می‌برد، این مسئله مهم به نظر می‌رسد. با این همه، امروز دونالد ترامپ در کاخ سفید نمی‌بود و جمهوری خواهان نیز از این مزیت جمعیتی مستحکم و شکست‌ناپذیر در سنا برخوردار نمی‌بودند، اگر جمهوری خواهان از قبل، آن همه کارگر و کارمند سفیدپوست را از شمال مرکزی ایالات متحده آمریکا و هرکجای دیگر، هدف قرار نداده و گرد هم جمع نکرده بودند. در جلسه پرسش و پاسخی که درباره این کتاب برگزار شد، کلین توضیح داد که او طبقه اجتماعی را یک هویت قدرتمند در سیاست آمریکا نمی‌بیند. وی خاطر نشان ساخت که حزب چپ - که محافظه‌کاران برخلاف منافعشان به آن رأی می‌دهند - یک سوء تفاهمی (سوء فهمی) برخاسته از تعریف محدود منافع در قالب منابع مادی است. از نظر کلین، سیاست آمریکا، سیاست مبارزه بر سر موقعیت و هویت گروهی (جمعی) است و مناظرات و مباحثات در خصوص خط مشی صرفاً جنگ‌های نیابتی، در تلاش و مبارزه برای تسلط داشتن و غلبه بر گروه و جمع می‌باشند. رأی دهندگان، به هویت رأی می‌دهند و حزب چپ، عمدتاً نتوانسته است یک هویت طبقه اجتماعی - که

درباره آن با مردم، زیاد حرف زده است - ایجاد نماید. درست است که حزب چپ لیبرال، عمدتاً سیاست طبقه اجتماعی را رها کرده است و حزب چپ سوسیال - دموکرات نوظهور، باید بسیار تلاش کند تا یک هویت طبقه اجتماعی ایجاد نماید، اما پیام ضمنی مبنی بر این که طبقه اجتماعی همان هویت است، درست نیست. آگاهی از طبقه اجتماعی، ممکن است همانند آگاهی نسبت به هویت فعال گردد، اما در واقعیت، عملکردی بسیار متفاوت از هویت دارد. «سیاست هویت» - که هر دو حزب راست و چپ به آن متوسل شده‌اند - این کشور را به جناح‌هایی تقسیم می‌کند که برای به دست آوردن موقعیت گروهی، با هم در مبارزه و ستیز خواهند بود، حال آنکه آگاهی از طبقه اجتماعی با تفکیک‌ها و تقسیمات فرهنگی، جمعیتی و نژادی در تضاد است. سازمان دهی تشکیلات حول محور طبقه اجتماعی باعث می‌شود تا بیشتر رأی دهندگان در یک سو و در کنار هم قرار گیرند. وقتی که می‌گویم کارگران و کارمندان سفیدپوست به اتفاق آرا به یک جنبش چند نژادی، مساوات طلب و مبتنی بر طبقه اجتماعی خواهند پیوست، دچار توهم نشده‌ام، لیکن سازمان دهی تشکیلات حول محور خط مشی‌های کلی گرایانه، حداقل

دلایل مادی برای انجام چنین کاری را فراهم خواهد ساخت. استحکام کمپین سندرز، یک بار دیگر قدرت سازمان دهی حول محور مشترکات طبقه اجتماعی را آشکار می‌سازد. سندرز به جای آن که خط مشی‌های کلی گرایانه را در لفافه سیاست‌های هویتی بپیچد، به طور پیوسته و مرتب، به بت‌سازی‌های تشکیلات دموکرات از واژه «هویت» پاسخ می‌دهد و به آن احترام می‌گذارد و در واقع، تسلیم خواسته‌های آنان می‌گردد. وی با تأکید بر این مطلب که خط مشی‌های او نظیر مراقبت بهداشتی همگانی و تضمین مشاغل از سوی فدرال، به نفع همه و مخصوصاً گروه‌های به حاشیه رانده شده است، دیگر از حرف‌های کلیشه‌ای مبهم مانند «حقوق اقلیت ایکس، همان حقوق بشر است»، استفاده نمی‌کند. این که فقط بی‌عدالتی را تصدیق کنیم، کافی نیست بلکه ما باید کاری در این باره انجام دهیم. اگر حزب دموکرات و به طور عام، حزب چپ می‌خواهد که رأی دهندگان به منافع مادی رأی دهند، آن‌ها باید بهبود شرایط مادی و همچنین، شرایط بازار را در اولویت خود قرار دهند. البته، بیشتر تأسیسات دموکرات‌ها، علاقه‌ای به چالش کشاندن نظم نئولیبرال ندارند. کسانی که حقیقتاً انرژی خود را صرف بهبود شرایط مادی می‌کنند،

درنهایت، به همان بن بست ذاتی موجود در سیستم سیاسی شکست خورده و غیردموکراتیک ما خواهند رسید، اما حداقل آن‌ها برای بهتر کردن اوضاع و شرایط، صادقانه برای همه تلاش کردند.

دموکراسی اختیاری نیست

یک خط‌مشی حزبی مردمی (حزب چپ) از دست و پنجه نرم کردن با محدودیت‌های سیستم سیاسی آمریکا - که شرح آن در کتاب «ما چرا قطبی شده‌ایم؟» آمده است - دریغ نخواهد کرد. اجرای خط‌مشی‌ها (چه مردمی باشند چه نباشند)، نیازمند قدرت سیاسی است. متأسفانه حوزه‌بندی نامناسب^۱ که بسیار به نفع حزب جمهوری خواه است، مانع از آن می‌شود که اکثریت انتخاباتی به اکثریت حاکم بر نهادهای سیاسی کنترل دارند، ترجمه شوند (تبدیل شوند). به علاوه، محدودیت‌های «مقابل و موازنه»، مانع از آن می‌شود که حتی اکثریت حاکم بتوانند، برنامه‌های کمپین خودشان را عملی سازند. با توجه به این‌که فراوانی و تنوع نفع سیاست نتولیبرال است، این مسئله برای حزب چپ، بسیار مشکل ساز خواهد شد، آن هم

1. malapportionment

۲. مدلی برای روش حکومتی یک حکومت است. بر این اساس، حکومت به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌شود که هر یک دارای محدوده مجزا و مستقلی از اختیارات و مسئولیت‌ها می‌باشند به گونه‌ای که اختیارات هر بخش در تعارض اختیارات بخش‌های دیگر نباشد. هر شاخه قادر است در قدرت اعمالی توسط شاخه‌های دیگر محدودیت‌هایی اعمال نماید که این محدودیت‌ها را اصطلاحاً «مقابل و موازنه» به انگلیسی (checks and balances) می‌گویند تا بدین ترتیب، از جمع شدن و انحصار قدرت در یک قوه جلوگیری شود.

هنگامی که بخواهد برنامه‌های عمومی و خط‌مشی‌های اجتماعی ایجاد نماید. ما نمی‌توانیم با راهبری دموکراتیک، وارد سوسیالیسم دموکراتیک شویم. در سیستم کنونی، مردم آمریکا قدرتی ندارند و نمی‌توانند سیاستمداران را مسئول شکست‌های سیاستی و وعده‌های عمل نشده بدانند. رأی دهندگان حتی نمی‌دانند که چه کسی را باید مقصر بدانند. دولت دچار تفرقه در سیستم ریاست جمهوری را یا سیستم قانون‌گذاری دو مجلسی را؟ یک مرور سنجیده و بی‌طرفانه، باعث می‌شود تا ادعاهای ضدونقیضی درباره مشروعیت دموکراتیک به وجود آید و همان‌طور که کلین نیز خاطرنشان می‌سازد، سیستم سیاسی آمریکا از هیچ راهی درست نمی‌شود. به همین علت است که آمریکایی‌ها تا این حد از واشنگتن نفرت دارند. قانون‌گذاران نمی‌توانند، قانون وضع کنند و دولت نمی‌تواند، رهبری کند. یک حزب به دلیل مانع‌تراشی و اخلال در کار حزب دیگر، مقصر شناخته می‌شود. هرکسی هم که پیروز این انتخابات باشد، هیچ چیز تغییر نمی‌کند و رأی دهندگان، مأیوس خواهند شد. درنهایت، یک قاضی فدرال در مورد مشاجرات سیاسی تصمیم می‌گیرد، آن هم در صورتی که بخواهند به این‌گونه مشاجرات اهمیت بدهند و به آن‌ها بپردازند. در واقع، کاملاً حق با کلین است؛ همان‌طور که در کتاب خود

نیز ادعا می‌کند، این‌که دموکراسی آمریکا بهتر عمل خواهد کرد اگر ائتلاف‌های حاکم منتخب مردم بودند و می‌توانستند (این قدرت و اختیار را داشتند) به برنامه‌های انتخاباتی خود جامه عمل بپوشانند. در این صورت، مردم می‌توانند تصمیم بگیرند که آیا آن‌ها فرد درست را انتخاب کرده‌اند یا خیر که این نتیجه‌گیری را ملاک عمل و انتخاب خود در انتخابات بعدی قرار خواهند داد؛ این درک مردم از دموکراسی خواهد بود، نه این‌که سیستم سیاسی آمریکا چطور کار می‌کند.

کتاب «چرا ما قطبی شده‌ایم؟»، یک تعداد راهبردهایی را برای دموکراتیک ساختن سیستم سیاسی ارائه می‌دهد؛ از جمله مبارزه علیه سرکوب رأی دهندگان، دور زدن کالج انتخاباتی (هیئت انتخاب‌کننده رئیس‌جمهور در آمریکا) و آوردن توافق‌نامه اخذ رأی مردمی در ایالات، جایگزین ساختن تغییر مغرضانه تقسیمات کشوری به نفع یک حزب (در انتخابات) با مناطق چند حزبی دارای سیستم رأی‌گیری و انتخاب بر اساس صلاحیت^۳، قطع اطاله کلام سنا (برای سد کردن تصویب طرح یا لایحه‌ای)، گسترش نمایندگی‌های کنگره به منطقه‌های پورتوریکو و دی سی^۴، به منظور برقراری مجدد توازن قدرت در سنا و تغییر ترکیب اعضای دادگاه عالی. هیچ‌یک از

3. Ranked-choice voting

4. Puerto Rico and DC